معرفی کتاب «پنجره‌های تشنه»

فقط برای چند دقیقه!

- عنوان: **پنجره‌های تشنه**
- نویسنده: **مهدی قزلی**
- ناشر: **سوره مهر**
- تعداد صفحات: **۳۳۱**
- توضیحات:

«پنجره‌های تشنه» یک سفرنامه است؛ اما نه سفری که فقط قرار باشد بگوید از قم به فلان شهر رفتیم و بعد به شهر دیگری رسیدیم. سفر اصلی، سفر آدم‌هاست.

مردم از خانه‌ها بیرون ریخته‌اند، خیابان‌ها شلوغ شده، عده‌ای گل و پرچم آورده‌اند، بعضی‌ها گریه می‌کنند و بعضی‌ها فقط ایستاده‌اند و نگاه می‌کنند. اگر تو وسط یک روز معمولی که حوصله‌ات سر رفته و داری با گوشی‌ات ور می‌روی، ناگهان بفهمی قرار است چند ساعت دیگر ضریح امام حسین علیه‌السلام از شهرت عبور کند، چه‌کار می‌کنی؟

داستان از چه قراره؟

«پنجره‌های تشنه»، ماجرای سفر ضریح جدید امام حسین علیه‌السلام از قم تا کربلاست؛ اما این تعریف، حق کتاب را ادا نمی‌کند؛ چون مهدی قزلی در این کتاب فقط مسیر یک ضریح را دنبال نکرده؛ او آدم‌هایی را دنبال کرده که در این مسیر به ضریح رسیده‌اند.

ماجرا مربوط به سال ۱۳۹۱ است. ضریح جدید امام

حسین علیه‌السلام که در قم ساخته شده بود، قرار بود به کربلا منتقل شود. یک کاروان راه افتاد و قرار بود این سفر زمینی را طی کند؛ اما چیزی که شاید هیچ‌کس نتوانسته بود به‌طور کامل پیش‌بینی کند، واکنش مردم بود. هر جا کاروان می‌رسید، آدم‌ها از راه می‌رسیدند؛ از شهرهای بزرگ گرفته تا روستاها و جاده‌ها. بعضی‌ها ساعت‌ها منتظر می‌ماندند، بعضی‌ها خودشان را به کاروان می‌رساندند و بعضی‌ها فقط چند لحظه فرصت داشتند ضریح را ببینند و رد شوند. این اتفاق، تبدیل شد به یک سفر طولانی و پرماجرا که نویسنده هر روزِ آن را ثبت کرد.

ویژگی‌های کتاب چیه؟

مسئله‌ای که «پنجره‌های تشنه» را خواندنی می‌کند، این نیست که نویسنده مدام درباره عظمت و معنویت این سفر

حرف بزنند. اتفاقاً او خیلی وقت‌ها فقط نگاه می‌کند و جزئیات را ثبت می‌کند؛ جزئیاتی که شاید در نگاه اول معمولی باشند اما وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، تصویر عجیبی از آدم‌ها می‌سازند.

مثلاً یکی از آدم‌های کتاب، یک تعمیرکار است. وسط کار و زندگی روزمره‌اش متوجه می‌شود ضریح از مقابل مغازه‌اش عبور می‌کند. با لباس روغنی بیرون می‌آید و می‌خواهد دستش را روی شیشه ضریح بگذارد اما ناگهان به دست‌های خودش نگاه می‌کند؛ دست‌هایی که سیاه و روغنی‌اند. خجالت می‌کشد که آن‌ها را به شیشه بزند. درنهایت به‌جای دست، صورتش را به شیشه می‌چسباند.

یکی از جذابیت‌های کتاب این است که آدم‌هایش شبیه آدم‌های واقعی‌اند؛ نه همه‌شان عارف‌اند، نه همه‌شان

گریه می‌کنند و نه همه واکنش یکسانی دارند. یکی هیجان‌زده، یکی خسته، یکی شوخی می‌کند، یکی دنبال تبرک است و یکی فقط می‌خواهد چند ثانیه ضریح را ببیند. حتی خود نویسنده هم در این سفر یک آدم واقعی است: با خستگی، سؤال، نگاه شخصی و برداشت‌های خودش. همین باعث می‌شود روایت، شبیه یک گزارش رسمی یا یک متن صرفا مذهبی نباشد.

چرا این کتاب رو بخونیم؟

حتی اگر تا امروز کربلا نرفته باشی احتمالاً می‌توانی با این کتاب همراه شوی؛ چون قرار نیست از صفحه اول تو را پرت کند وسط یک فضای خیلی دور و دست‌نیافتنی. نویسنده از چیزهایی می‌نویسد که می‌توانی ببینی: جاده، ماشین، آدم‌ها، شهرها، شلوغی، خستگی، غذا، انتظار، شوخی و

گریه. بعد، آرام‌آرام متوجه می‌شوی پشت همه این اتفاق‌های ساده، چیزی بزرگ‌تر جریان دارد: علاقه آدم‌ها به امام‌حسین علیه‌السلام.

«پنجره‌های تشنه» یک سفرنامه است؛ اما نه سفری که فقط قرار باشد بگوید از قم به فلان‌شهر رفتیم و بعد به شهر دیگری رسیدیم. سفر اصلی، سفر آدم‌هاست؛ آدم‌هایی که هرکدام برای چند دقیقه یا چند ساعت، زندگی عادی‌شان را کنار می‌گذارند تا خودشان را به کاروان برسانند.

به این دلیل شاید بهتر باشد این کتاب را با یک سؤال شروع کنی، نه با یک پیش‌فرض: اگر ضریح امام حسین علیه‌السلام امروز از خیابان محل زندگی‌ام عبور می‌کرد، من چه حسی پیدا می‌کردم؟ جواب این سؤال را احتمالاً نمی‌توانی از کسی بپرسی. باید خودت تجربه‌اش کنی. «پنجره‌های

تشنه» شاید یکی از نزدیک‌ترین راه‌ها برای تجربه‌کردن همان لحظه باشد؛ سفری که تو را از قم تا کربلا می‌برد اما در تمام مسیر، چیزی که بیشتر از جاده می‌بینی، آدم‌ها هستند؛ آدم‌هایی که شاید خیلی شبیه خودت باشند فقط با یک تفاوت: آن روز، یک اتفاق خاص افتاده بود و آن‌ها تصمیم گرفته بودند چند دقیقه‌ای از زندگی معمولی‌شان بیرون بیایند و پای کاروانی بایستند که مقصدش کربلا بود.

برشی از متن کتاب

باران می‌آمد و مردم سیل شده بودن پشت سر و کنار ضریح. با مداح «حسین... حسین... حسین جان...» می‌خواندند و دست تکان می‌دادند؛ مثل کسی که از کاروانی جا مانده و دست تکان می‌دهد تا او را ببینند. شاید مردم هم احساس می‌کردند جا مانده‌اند از امام حسین.

بعضی از مردم که جلوتر بودند، وقتی تریلی می‌رسید، تواضع می‌کردند و برای احترام دست روی سینه می‌گذاشتند. از آن جالب‌تر سیگاری‌هایی بودند که سیگارشان را زیر پا خاموش می‌کردند. مغازه‌دارها کسبشان را تعطیل کرده بودند و جلوی مغازه‌شان سینه می‌زدند. به نظرم، اگر قرار نبود ضریح برود روی قبر امام حسین در کربلا، مردم اجازه نمی‌دادند تریلی حرکت کند.

یادداشت رهبر شهید انقلاب بر این کتاب

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست
این چه شمعی است که جان‌ها همه پروانه اوست

ای شعله‌ی فروزان، ای فروغ تابان، ای گرمابخش دلهای خلایق! تو کیستی با این شکوه و جلال، با این شیرینی و

دلنشینی، با این هیبت و اقتدار، با این‌همه لشکر دل‌به‌همراه، با غلغله‌ی فرشتگان که در کنار موکب تو با آدمیان رقابت میکنند؟ تو کیستی ای نور خدا، ای ندای حقیقت، ای فرقان، و ای سفینةالنجاة؟ چه کرده‌ئی در راه خدایت که پاداش آن خدائی‌شدنِ هر آن چیزی است که به تو نسبت میرساند؟ بنفسی انت، بروحی انت، بِمُهجَةِ قلبی انت، و سلام الله علیکَ یومَ وُلِدتَ و یوم اُستُشهِدتَ مظلوماً و یوم تُبعَثُ فاخِراً و مَفخَراً.

۹۳/۲/۲۹

بسیار خوب و با ذوق و سلیقه نوشته شده است؛ و با نگاه هنرمندانه و کنجکاو و نکته‌یاب. خواندم تا ۹۳/۲/۲۸.